

بررسی در زمانی ابعاد معنایی «گرفتن» از منظر تحلیل مؤلفه‌ای و معنی‌شناسی شناختی: اثبات چندمعنایی از طریق بازنمود طرح‌واره‌های تصویری

دکتر سپیده عبدالکریمی (استادیار زبان شناسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، نویسنده مسئول)^۱

دکتر احسان چنگیزی (استادیار زبان شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران)^۲

چکیده

پژوهش حاضر یک بررسی‌ای معنی‌شناختی است که در آن، رفتار معنایی فعل «گرفتن» با استفاده از داده‌های تاریخی زبان فارسی از دوران باستان تا دوران معاصر بررسی و تحلیل شده است. هدف از چنین پژوهشی را می‌توان پاسخگویی به چهار پرسش دانست که عبارتند از ۱- آیا مستندات موجود، چندمعنی بودن «گرفتن» را تأیید می‌کنند؟ ۲- کدام مؤلفه معنایی میان معانی گوناگون این واژه مشترک است؟ ۳- این واژه در ساخت‌های ترکیبی گوناگون کدام طرح‌واره‌های تصویری را شکل می‌دهد؟ ۴- چه رابطه‌ای میان طرح‌واره‌های تصویری شکل‌گرفته از یک سو، و طرح‌واره‌های تصویری بازنمودیافته و مؤلفه‌های معنایی مذکور برای معانی این واژه از سوی دیگر، وجود دارد؟ بنابراین، در پژوهش حاضر بازنمود انواع طرح‌واره‌های تصویری در سازه‌هایی که با «گرفتن» ساخته شده‌اند، تحلیل شده است. برای تعیین مؤلفه‌های معنایی «گرفتن» به منظور پیگیری رفتار معنایی آن، ابتدا صورت‌ها و معانی این فعل در زبان‌های اوستایی، فارسی باستان و فارسی میانه ذکر شده و پاره‌هایی از متون این زبان‌ها نقل شده است. سپس با مراجعه به لغت‌نامه دهخدا، نمونه‌هایی از کاربرد «گرفتن» در زبان به‌کاررفته در متون نظم و نثر فارسی پس از اسلام (فارسی دری)، مانند تاریخ بیهقی و شاهنامه فردوسی، نقل گردیده و سرانجام با استفاده از فرهنگ‌های هشت‌جلدی سخن، دوجلدی صدری افشار و تک‌جلدی فارسی گفتاری نمونه‌هایی در فارسی امروز ذکر شده است. پس از بررسی معنایی این واژه، مشخص شده که «گرفتن» واژه‌ای چندمعنی است و در ساخت‌های زبانی مرکب بازنمود انواع گوناگونی از طرح‌واره‌های تصویری را نشان می‌دهد. نوع طرح‌واره‌های

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۲۸

1. s_abdolkarimi@sbu.ac.ir

2. ehsan.changizi@atu.ac.ir

پست الکترونیکی:

تصویری شکل گرفته، معلول مؤلفه معنایی اصلی فعل است که این مؤلفه معنایی از زبان اوستایی تا فارسی نوین میان معانی گوناگون «گرفتن» مشترک باقی مانده است؛ بنابراین، سبب شکل‌گیری طرح‌واره‌هایی تصویری می‌شود که بین آنها روابط معنایی شمول و استلزام مشاهده می‌شود. در واقع، تحلیل مؤلفه‌ای معنی این واژه در تعامل با تحلیل شناختی معانی آن، چندمعنی بودن «گرفتن» را ثابت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی در زمانی، معنی‌شناسی شناختی، چندمعنایی، تحلیل مؤلفه‌ای و طرح‌واره‌های تصویری.

۱. مقدمه

پژوهش حاضر کوششی معنی‌شناختی از منظر در زمانی، برای بررسی ابعاد معنایی «گرفتن» و همچنین تحلیل این ابعاد معنایی است؛ اهداف این پژوهش را می‌توان در سه مورد به این شرح خلاصه کرد: الف. اثبات چندمعنی بودن «گرفتن» با استناد به داده‌های تاریخی و شواهد ریشه‌شناختی موجود برای این واژه، ب. تحلیل معنایی این واژه بر اساس مفهوم تصویرگونگی و ج. تحلیل معنایی این واژه بر اساس مفهوم طرح‌واره‌های تصویری. گردآوری داده‌های این پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای، و تحلیل داده‌ها به صورت مقایسه‌ای - توصیفی انجام شده است. برای بررسی معانی «گرفتن»، نخست صورت و معانی آن در زبان‌های اوستایی، فارسی باستان و فارسی میانه بررسی و از متون این زبان‌ها نیز پاره‌هایی ذکر شده است. سپس با مراجعه به لغت‌نامه دهخدا، نمونه‌هایی از کاربرد این واژه در متون نظم و نثر فارسی مانند شاهنامه فردوسی، تاریخ بیهقی، گلستان و بوستان سعدی نقل شده و در نهایت، از فرهنگ سخن نیز نمونه‌هایی از کاربرد افعال مذکور در فارسی امروز بیان شده است. در این جستار، با ارائه تعریفی از مفاهیم طرح‌واره تصویری و تصویرگونگی، بازنمود این مفاهیم را در واژه مورد بررسی و ترکیب‌هایی که این واژه در آن‌ها به کار رفته است، نشان خواهیم داد تا مشخص شود بازنمود مفاهیم شناختی در معانی، در گذر زمان نیز دیده می‌شود. همچنین، به صورت مستدل خواهیم دید که معانی گوناگون «گرفتن» چندمعنی بودن آن را نشان می‌دهند.

۲. پیشینه پژوهش

تصویرگونگی و انواع طرح‌واره‌های تصویری از مفاهیمی هستند که در درس‌نامه‌های زبان‌شناسی شناختی، و به‌ویژه معنی‌شناسی شناختی مطرح شده‌اند و مورد بررسی زبان‌پژوهانی قرار گرفته‌اند که با نگرشی شناختی به مطالعه زبان پرداخته‌اند. از جمله افرادی که در حوزه تصویرگونگی پژوهش کرده‌اند می‌توان به گلفام و بهرامی (۱۳۸۸)، گلفام و قمشه‌ای (۱۳۹۱) و داوری (۱۳۹۳) اشاره کرد. صفوی (۱۳۸۲)، گلفام و اعلائی (۱۳۸۷)، عسگری (۱۳۸۹)، راسخ مهند (۱۳۸۶) و (۱۳۸۹)، محمدی آسیابادی و همکاران (۱۳۹۱)، بیابانی (۱۳۹۱)، شرف‌زاده و همکاران (۱۳۹۴) و ذوالفقاری و عباسی (۱۳۹۴) از جمله زبان‌پژوهانی هستند که به بررسی طرح‌واره‌های تصویری در پژوهش‌های خود پرداخته‌اند. در برخی پژوهش‌ها بازنمود مفاهیم شناختی؛ از جمله تصویرگونگی و طرح‌واره‌های تصویری در افعال مرکبی که «گرفتن» به عنوان سازه فعلی در همنشینی با سازه‌های غیرفعلی قرار گرفته است بررسی شده است. از آن جمله می‌توان به عبدالکریمی (۱۳۹۰) اشاره کرد. درباره ابعاد معنایی «گرفتن» از منظر تاریخی، پژوهش مستقلی انجام نشده است. چنگیزی (۱۳۹۴) ضمن پرداختن به معانی واژه *griftār* در زبان فارسی میانه و نقل پاره‌هایی از متون این زبان، به معانی فعل *gīr-/grift* در فارسی میانه اشاره کرده و یادآور شده است که گوناگونی معانی این فعل در فارسی میانه به سبب تغییر معنایی نیست؛ بلکه *gīr-/grift* ذاتاً فعلی چند معناست.

۳. مبانی نظری پژوهش

در این بخش مفاهیمی که تحلیل داده‌ها، و در پی آن، یافته‌های این پژوهش بر آن‌ها استوار است به صورت اجمالی معرفی و توصیف خواهند شد؛ به این ترتیب که پس از توضیح درباره چند معنایی، مفاهیم تصویرگونگی و طرح‌واره تصویری معرفی و توصیف خواهند شد و پس از آن دوره‌های سه‌گانه زبان فارسی به اختصار معرفی می‌شوند تا بررسی معنایی «گرفتن» از منظری در زمانی در دوره‌های یادشده ملموس‌تر گردد.

۳.۱. چندمعنایی

چندمعنایی^۱ اصطلاحی در معنی‌شناسی است که در برابر اصطلاح تک‌معنایی^۲ مطرح می‌شود. در کنار چندمعنایی و تک‌معنایی اصطلاح هم‌نامی^۳ نیز در مباحث معنی‌شناختی مطرح است و همین امر، ضرورت ارائه توضیحی درباره اصطلاح اخیر را مبرم می‌سازد تا بتوان میان چندمعنایی و هم‌نامی تمایز قائل شد. اصطلاح چندمعنایی برای واحدهای زبانی‌ای به کار می‌رود که معانی گوناگون داشته باشند. بنابراین، در معنی‌شناسی واژگانی^۴، واژه‌هایی که دارای بیش از یک معنی باشند، چندمعنی^۵ در نظر گرفته می‌شوند. پرسش مهمی که به هنگام بحث درباره چندمعنایی در زبان مطرح می‌شود، آن است که اهل زبان با یک واژه و معانی گوناگون آن سر و کار دارند یا با چند واژه سرو کار دارند که هم‌نام^۶ نامیده می‌شوند. واژه‌های هم‌نام واژه‌هایی هستند که هم‌آوا-هم‌نویسه^۷ اند و به لحاظ تاریخی، برگرفته از یک ریشه نیستند و مؤلفه معنایی مشترکی میان معانی آن‌ها وجود ندارد. پالمر (۱۳۸۵: ۱۱۸) معتقد است در چندمعنایی با یک واژه سر و کار داریم و در هم‌نامی باید چند واژه مختلف را در نظر بگیریم و این امر را در فرهنگ‌نگاری مورد توجه قرار دهیم تا مشخص شود که در چندمعنایی یک مدخل و چند معنی، و در هم‌نامی به تعداد معانی، مدخل واژگانی داریم. وی در ادامه این بحث (همان: ۱۱۹) در مورد معیار تشخیص چندمعنایی از هم‌معنایی به ریشه‌شناسی واژه‌ها اشاره می‌کند و بر این باور است که اگر صورت‌های مشابه از ریشه‌های مختلفی برگرفته شده باشند، با هم‌نامی سر و کار داریم و اگر از یک ریشه برگرفته شده باشند با چندمعنایی روبه‌رو هستیم. اما مواردی نیز وجود دارند که دو واژه هم‌آوا-هم‌نویسه از یک ریشه برگرفته شده‌اند، اما به لحاظ بررسی‌های هم‌زمانی باید واژه‌های جداگانه‌ای در نظر گرفته شوند. به زعم نگارندگان این‌گونه اظهار نظر ممکن است از آن رو صورت گرفته باشد که اطلاعات در زمانی و مشخصاً ریشه‌شناختی در خودآگاه اجتماعی اهل زبان قرار ندارند.

1. polysemy
2. monosemy
3. homonymy
4. lexical semantics
5. polysemic
6. homonym
7. homophone-homograph

سعید (۲۰۱۲: ۶۳-۶۴) بر این باور است که در چهار حالت، احتمال وجود واژه‌های هم‌نام را خواهیم داشت:

۱. واژه‌هایی که متعلق به یک مقوله دستوری، و هم‌نویسه باشند؛ مانند lap به معنی پیچیدن و lap به معنی سرکشیدن.

۲. واژه‌هایی که متعلق به یک مقوله دستوری، و برخوردار از نوشتار متفاوت باشند؛ مانند ring به معنی حلقه و wring به معنی فشار.

۳. واژه‌هایی که متعلق به مقوله‌های دستوری متفاوت، اما هم‌نویسه باشند؛ مانند فعل keep به معنی نگاه داشتن و اسم keep به معنی خرجی.

۴. واژه‌هایی که متعلق به مقوله‌های دستوری متفاوت باشند و در نوشتار نیز متفاوت باشند؛ مانند not که تکواژ نفی است و knot به معنی گره زدن.

نکته‌ای که در پایان این بخش بایسته ذکر به نظر می‌رسد، آن است که کاربرد مجازی و استعاری واژه‌ها عامل مهمی در ایجاد چندمعنایی است. به عنوان نمونه، چندمعنایی واژه «سر» در زبان فارسی هم از طریق مجاز و هم از طریق کاربرد استعاری به وجود آمده است:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی / چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

در این مثال مشاهده می‌کنیم که «سر»، مجاز ظرف و مظروف است و هدف از کاربرد آن افاده معنی قصد و اراده است که جایگاه آن درون سر انسان در نظر گرفته می‌شود. کاربرد واژه «سر» در «سرپرستار» نیز نشان می‌دهد کاربرد استعاری این واژه معنایی ایجاد می‌کند که بالاتر بودن موقعیت اجتماعی فرد را به قیاس از بالا قرار داشتن سر، روی بدن انسان، نشان می‌دهد.

۲.۳. طرح‌واره تصویری / تصویری

طرح‌واره‌های تصویری طرحی از تجارب جسمانی انسان هستند که در ذهن او تصور می‌شوند و نقش می‌بندند. طرح‌واره‌های تصویری دربردارنده جزئیات نیستند؛ بلکه مفاهیمی انتزاعی و دربردارنده الگوهایی از تجارب تکرارشونده انسان هستند که ماهیتی جسمانی شده

دارند (ایوانز و گرین^۱، ۲۰۰۶: ۱۷۹). خاستگاه طرح‌واره‌های تصویری تعامل با جهان خارج و مفهوم‌سازی‌هایی است که در پی تجربه کردن جهان صورت می‌گیرند. در واقع، این واقعیت که انسان به سادگی درباره مفاهیم پیچیده و انتزاعی سخن می‌گوید، به این دلیل است که میان پدیده‌ها و رخداد‌های عینی که در پیرامون خود مشاهده و تجربه می‌کند و پدیده‌های انتزاعی، همانندی قائل می‌شود. گواهی بر این مدعا، آن است که انسان از الگوهای زبانی یکسان برای سخن گفتن درباره یک پدیده عینی و پدیده انتزاعی مشابه آن، استفاده می‌کند. به عنوان مثال، با کاربرد جمله «بار کج به منزل نمیرسه» عملکرد نادرست یک فرد را بر تجربه طی کردن مسیری منطبق، و او را در حال طی کردن مسیری تصور می‌کنیم. بنابراین، طرح‌واره‌های مذکور، چنان‌که از نام‌شان پیداست، بازتاب تجارب جسمانی‌ای هستند که در گذر زمان کسب می‌شوند و به همین دلیل، شکل‌گیری آن‌ها معلول مجموعه ادراک‌های انسان از پیرامون اوست که به نوبه خود از کسب تجارب جسمانی گوناگون حاصل می‌آیند. برای طرح‌واره‌های تصویری انواع گوناگونی در نظر گرفته می‌شود که نمونه‌ای از آن‌ها عبارتند از حجمی^۲، حرکتی^۳، سطحی^۴، قدرتی/ نیروی^۵، گذری^۶، جهتی^۷، مبدأ^۸، مقصد^۹، رویداد^{۱۰} و مالکیت^{۱۱} (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۹۰) و (گلفام و اعلائی، ۱۳۸۷).

۱. ۲. ۳. طرح‌واره حجمی

انسان، به این دلیل که مفهوم حجم را از رهگذر احاطه شدن بدن خود در میان دیوارهای مسقف تجربه کرده و آموخته است و نیز، به این دلیل که اشیا را در ظرف‌ها و مکان‌هایی محاط قرار داده است، تصاویری ذهنی از مصادیق مفهوم حجم در ذهن خود پدید آورده است؛ زیرا تجربه احاطه شدن از شش سو را از سر گذرانده است و بنابراین، برای برخی مفاهیم موجود

-
1. Evans & Green
 2. container schema
 3. path schema
 4. surface schema
 5. force schema
 6. pass schema
 7. direction schema
 8. leaving point schema
 9. destination schema
 10. event
 11. possession

در زبان نیز، حجم قائل می‌شود. جمله‌های «توی بد وضعیتی گیر افتادم»، I am not in a good mood و Klaus ist in Schwierigkeiten (کلاوس توی شرایط سختی است) نشان می‌دهند مفهومی مانند حجم که مفهومی انتزاعی است، در ساخت‌های زبانی نمود پیدا می‌کند و چنان‌که مثال‌ها نشان می‌دهند، گویشوران زبان‌های مختلف ابزاری مشابه را برای حجم بخشیدن به پدیده‌های انتزاعی به کار می‌برند که در مورد مثال‌های مذکور حرف اضافه in است (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۹۰).

۲.۲.۳. طرح‌واره حرکتی

یکی دیگر از انواع طرح‌واره‌هایی که انسان در ذهن خود به وجودشان قائل است، طرح‌واره‌های حرکتی است. انسان خود، قادر به حرکت است و افزون بر آن، حرکت اجسام را نیز مشاهده می‌کند و می‌تواند حرکت خود را نسبت به دیگر اشیای متحرک و نیز حرکت آن‌ها را نسبت به خود درک کند. بنابراین، کاملاً طبیعی است که در ذهن خود به وجود چنین طرح‌واره‌هایی قائل باشد و برای بسیاری از پدیده‌های انتزاعی، مسیر حرکت، همراه با نقطه آغاز و نقطه پایان، در نظر گیرد. گفتنی است عامل زمان ممکن است به صورت صریح یا ضمنی در طرح‌واره‌های حرکتی مطرح باشد. جمله‌های «اینجا دیگه آخر خطه»، What I want erreicht (هنوز به خیلی از اهدافم نرسیده‌ام) نشان می‌دهند مسیر حرکتی در شکل‌گیری این ساخت‌های زبانی در نظر گرفته شده است که گوینده این جملات، خود را در حال طی کردن این مسیر می‌بیند. دیدن خود در ابتدا، میان، یا انتهای مسیر، هنگام سخن گفتن از مفاهیم انتزاعی، در ساخت‌های زبانی بازنموده شده است. انسان گاه زمان را نیز در حال حرکت به سمت خود می‌داند؛ جمله «عید داره میاد اما هنوز لباس نو نخریده‌ایم» چنین تصویری را نشان می‌دهد (اونگر و اشمیت^۱، ۲۰۰۶: ۱۲۰).

۳.۲.۳. طرح‌واره سطحی

گاه انسان موقعیت یا پدیده‌ای انتزاعی را در ذهن خود با پدیده‌ای عینی مقایسه می‌کند و در جریان این مقایسه، آن پدیده انتزاعی را دارای سطح در نظر می‌گیرد. جمله‌های "به خنده

افتادم" و "او را به خنده انداختم" نمونه‌هایی هستند که در آن "خنده" دارای سطح و در واقع، دارای دو بعد در نظر گرفته شده است و فرد روی آن می‌افتد یا کسی را روی آن سطح می‌اندازد. "روی لج افتادن" نمونه‌ای دیگر از باز نمود طرح واره تصویری سطح را نشان می‌دهد (عبدالکریمی، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

۳. ۲. ۴. طرح واره نیرو

گاه اهل زبان برخی پدیده‌های انتزاعی و رخداد‌های زندگی را به چشم مسیری می‌نگرند که در حال طی کردن آن هستند. طرح‌واره‌های قدرتی، آن هنگام مطرح می‌شوند که بر اساس تجربیات عینی افراد در مسیر این حرکت، مانعی قرار گیرد. در چنین حالتی ممکن است مانع مذکور قابل عبور نباشد و حرکت در مسیر، قطع شده و فرد متوقف گردد. به عنوان مثال، در جمله "هر کاری می‌کنم حرف حساب تو سرش نمی‌ره" مانع تصور شده در مسیر حرکت قابل برطرف شدن نمی‌نماید. گاه به وجود آمدن مانع فرضی موجب قطع حرکت در مسیر نمی‌شود؛ بلکه مسیر حرکت را تغییر می‌دهد. برای نمونه، در جمله "آشنایی با اون مسیر زندگی‌مو عوض کرد" شاهد تصور کردن چنین مانع فرضی‌ای هستیم. گاه، فرد خود را در حالی تصور می‌کند که از کنار مانع به وجود آمده در مسیر حرکت خود به نقطه‌ای دیگر گذر می‌کند و حرکت او متوقف نمی‌گردد. برای مثال، جمله "از کنار مسائلی از این دست تو زندگی با خونسردی بگذر و توجهی نکن که مردم چی میگن" ملاحظه می‌کنیم که گذر از کنار مانع فرضی صورت می‌گیرد. گاه نیز فرد، خود، یا دیگری را قادر می‌بیند از مانع به وجود آمده در مسیر حرکتش گذر کند. مثلاً در جمله "اگر شده با همه دنیا بجنگم، می‌جنگم، ولی باهش ازدواج می‌کنم" فرد خود را قادر به گذر از تمام موانع فرضی‌ای می‌بیند که در مسیر حرکت او رو به سوی مقصدی معین وجود داشته باشد (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۹۰).

۳. ۲. ۵. طرح واره گذری

هنگام کاربرد این گونه طرح‌واره‌های تصویری، انسان تجربه گذر از نقطه میانی یک مسیر را در ذهن دارد و در توصیف موردی انتزاعی، آن را به کار می‌برد. در این مورد نیز، چنان‌که پیشتر هم اشاره شد، فرد، خود یا چیز دیگری را در میان مسیری که برای پدیده‌های انتزاعی تصور کرده است، می‌بیند. در جمله "این مشکل رو هم بالاخره پشت سر گذاشتم" ملاحظه می‌کنیم که

فرد از مسیری گذر کرده و به انتهای آن رسیده است. گذر از مانعی فرضی که بر سر راه حرکت فرد شکل می‌گیرد نیز طرح‌واره‌ای را پدید می‌آورد که می‌تواند نمونه‌ای از طرح‌واره‌های گذری به حساب آید (اونگر و اشمیت، ۲۰۰۶: ۱۶۹).

۳.۲.۶. طرح‌واره مسیر

به هنگام استفاده از طرح‌واره‌های حرکتی، از آنجا که گوینده خود را در حال طی کردن مسیری در نظر می‌گیرد، ممکن است چنان‌که گفته شد، در ابتدا، میان، و یا انتهای مسیر در نظر گرفته شده قرار داشته باشد و یا چیز دیگری را در یکی از این نقاط تصور کند. بنابراین، در این مورد، از اصطلاح طرح‌واره‌های مسیر استفاده می‌کنیم. به عنوان مثال، در جمله «تازه اول راهم»، زندگی مسیری در نظر گرفته شده است که فردی در ابتدای این مسیر تصور شده است (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۹۰). تفاوت طرح‌واره مسیر با طرح‌واره گذری آن است که در شکل‌گیری طرح‌واره مسیر، مسیری که برای حرکت و گذر تصور می‌شود در پیش‌زمینه ذهن کاربران زبان قرار می‌گیرد، اما در شکل‌گیری طرح‌واره گذری، عبور از یک مسیر در ذهن کاربران زبان پیش‌زمینه‌سازی می‌شود.

۳.۲.۷. طرح‌واره مبدأ

هنگام کاربرد طرح‌واره‌های مبدأ، انسان تجربه خود از قرارگرفتن فرد یا چیزی و یا حتی خودش را در ابتدای مسیری، به موارد انتزاعی تعمیم می‌دهد. به بیان دیگر، هنگام کاربرد این نوع طرح‌واره، فرد، مسیری را در ذهن خود برای یک پدیده انتزاعی قائل می‌شود و خود، فرد دیگر یا حتی چیزی را در ابتدای آن تصور می‌کند. به عنوان مثال، در جمله "از توی اتاق بوی سیگار میاد" مبدأ حرکت "بوی سیگار" مکانی معین در نظر گرفته شده است (همان).

۳.۲.۸. طرح‌واره مقصد

هنگام کاربرد طرح‌واره‌های مقصد، انسان تجربه خود را از رسیدن به انتهای مسیری برای توصیف موارد انتزاعی تعمیم می‌دهد یا به عبارت دیگر، هنگام در نظر گرفتن مسیری برای موارد انتزاعی، فرد، خود یا چیز دیگری را در انتهای مسیر یاد شده می‌بیند. در جمله "قصه به ته/ انتها رسید" کاربرد این طرح‌واره را شاهد هستیم (همان).

۳.۲.۹. طرح‌واره‌های رویداد و مالکیت

مانند انواع دیگر طرح‌واره‌های تصویری، ممکن است طرحی از تجارب جسمانی انسان در مورد داشتن مالکیت چیزی و یا رخ دادن رویدادی در ذهن انسان شکل گیرد و مفاهیم انتزاعی بر این طرح‌ها منطبق گردند. به عنوان نمونه، در جمله‌های "احمد مال این حرف‌ها نیست" و "از خنده منفجر شدم/ ترکیدم" کاربرد طرح‌واره‌های مالکیت و رویداد مشاهده می‌شود (گلفام و علایی، ۱۳۸۷).

۳.۲.۱۰. طرح‌واره‌گردانی

به هنگام بحث درباره طرح‌واره‌های تصویری و بازنمود آن‌ها توجه به این نکته ضروری به نظر می‌رسد که در مواردی با گذر از یک طرح‌واره تصویری به طرح‌واره تصویری دیگر روبه‌رو هستیم. به عنوان مثال، در عبارت "پوشاندن روی زخم" و یا در فعل مرکب "بخیه زدن" با بازنمود طرح‌واره تصویری سطح، که خود زیرمجموعه‌ای از طرح‌واره تصویری فضاست، روبه‌رو هستیم؛ اما در عین حال، بر اساس تجارب خود و در پی مشاهده جهان و پدیده‌های موجود در آن، می‌بینیم که در این مثال‌ها با ایجاد مانع بر سر راه جریان خون نیز سر و کار داریم و قائل شدن به بازنمود طرح‌واره تصویری نیرو موجه می‌نماید. بنابراین، در این مثال‌ها روندی را مشاهده می‌کنیم که از آن تحت عنوان طرح‌واره‌گردانی^۱ نام برده می‌شود (ایوانز، ۲۰۰۷: ۱۰۸).

۳.۳. ادوار زبان‌های ایرانی

زبان‌های ایرانی از منظر تحول به سه دوره تقسیم می‌شوند. این سه دوره عبارتند از دوره باستان، دوره میانه و دوره نو. در ادامه، هر یک از این دوره‌ها معرفی می‌گردد.

۳.۳.۱. دوره باستان

از آغاز هزاره اول پیش از میلاد تا سال ۳۳۱ ق.م. دوره باستان زبان‌های ایرانیست. زبان‌های دوره باستان که از آن‌ها آثار مکتوب در دست است، زبان‌های اوستایی^۲ و فارسی باستان^۳ اند. اوستایی زبان نواحی شرقی فلات ایران بوده و امروزه اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، به این

1. image schema transformation
2. Avestan
3. Old Persian

زبان در دست است. فارسی باستان زبان نواحی جنوب غربی بوده و کتیبه‌های هخامنشیان به این زبان نوشته شده‌اند. این دو زبان از زبان‌های تصریفی^۱ اند. در این زبان‌ها ریشه‌آساس ساخت واژه است و وندها با پیوستن به ریشه، تکواژهای واژگانی^۳ می‌سازند. ریشه در این زبان‌ها ساختی انتزاعی است که پس از حذف همه پیشوندها و پسوندها باقی می‌ماند. ریشه یک هجاست و مؤلفه‌های معنایی واژه‌هایی را که از آن مشتق شده‌اند، داراست.

۳.۳.۲. دوره میانه

دوره‌ای است که از سال ۳۳۱ قبل از میلاد (انقراض امپراتوری هخامنشی) تا ۲۵۴ هجری قمری را در بر می‌گیرد. زبان‌های این دوره به دو گروه تقسیم شده‌اند: *زبان‌های ایرانی میانه شرقی*^۴؛ شامل سغدی^۵، بلخی^۶، ختنی^۷ و خوارزمی^۸، و *زبان‌های ایرانی میانه غربی*^۹ شامل فارسی میانه^{۱۰} (پهلوی ساسانی) و پارتی^{۱۱} (پهلوی اشکانی). زبان‌های دوره میانه و نیز فارسی امروز در شمار زبان‌های ادغامی نیستند و طرح مفهوم ریشه در این زبان‌ها موضوعیت ندارد؛ بلکه تکواژهای واژگانی که در زبان‌های دوره باستان کاربرد داشته‌اند، با تحولات آوایی در این دوره به کار رفته‌اند.

۳.۳.۳. زبان‌های ایرانی نو

دوره نواز سال ۲۵۴ ه.ق. آغاز می‌شود و مشتمل بر زبان‌های بسیاری مانند کردی، بلوچی، آسی و پشتو است. یکی از زبان‌های این دوره که زبان رسمی ایرانیان مسلمان شده و به تدریج جانشین سایر زبان‌های ایرانی گردیده، فارسی دری نامیده شده است. فارسی دری را بازمانده

-
1. fusional languages
 2. inflectional
 3. lexical morpheme
 4. Eastern Middle Iranian
 5. Sogdian
 6. Bactrian
 7. Khotanese
 8. Khwarezmian
 9. Western Middle Iranian
 10. Middle Persian
 11. Parthian

فارسی میانه دانسته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۶۱). این زبان در آغاز دوره اسلامی در متون منظوم و منثور به کار رفته و با تغییراتی به امروز رسیده است.

۴. تحلیل داده‌ها

در این بخش رفتار معنایی «گرفتن/گرفت/گیر» در دوره‌های باستان و میانه زبان‌های ایرانی، و نیز در زبان فارسی دری و فارسی امروز بررسی می‌شود. به سبب نزدیکی ساختمان زبان فارسی با فارسی میانه و این که برخی، زبان فارسی را دنباله زبان فارسی میانه دانسته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۶۱)، داده‌هایی از زبان فارسی میانه ارائه می‌شود. سپس، بر اساس داده‌های ادوار سه‌گانه زبان، تحلیل خواهد شد که معانی مختلف هر فعل بر اساس چه مفهومی توجیه پذیر است و مفاهیم تصویرگونگی و طرح‌واره‌ی تصویری چگونه در رفتار معنایی «گرفتن» دیده می‌شود.

۴.۱. تحلیل معنایی «گرفتن» (گرفت/گیر) در ادوار سه‌گانه زبان فارسی

«گرفتن» (گرفت/گیر) بازمانده ریشه *grab-* است (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۷۱) که در زبان فارسی باستان به معنی «به دست آوردن» و «تصرف کردن» و در زبان اوستایی هم به معنی «به دست آوردن»، «کسب کردن» و هم به معنی «فهمیدن» و «حس کردن» به کار رفته است. نمونه‌ای از کاربرد این ریشه در معنی «به دست آوردن»، «کسب کردن» پاره‌های زیر است:

hā=hē bāzava *gaurvayaṭ*
بازوان گرفت

فعل ماضی

سوم شخص مفرد از *grab-*

او بازوانش را گرفت (یشت ۵، بند ۶۵).

bābirauv *agarbāyam*

بابل را

گرفتم

فعل ماضی

اول شخص مفرد از *grab-*

بابل را گرفتم (تصرف کردم) (کتیبه بیستون ۲، سطر ۴).

نمونه‌هایی از کاربرد این ریشه، به معنی «فهمیدن» و «حس کردن» پاره زیر است:

هادخت نسک^۳ دو، بند هشتم:

vātəm nāḥaya uzgərbayō

باد با دو بینی حس کننده

صفت فاعلی از *√grab-*

sadayeiti narš urva.

روان مرد به نظر می‌رسد

روان مرد را چنین به نظر می‌رسد که بادی با دو بینی حس می‌کند

(Reichelt, 1911: 77, 179).

yava vātəm nāḥābya hubaiḍitəməm jīgaurva

حس کرده‌ام خوشبوترین بادی که تاکنون با دو بینی باد تاکنون

فعل تام از

√grab-

خوشبوترین بادی که تاکنون با دو بینی حس کرده‌ام (Ibid).

ملاحظه می‌کنیم ریشه *grab-* که صفت و افعال به کار رفته در پاره‌های فوق از آن ساخته شده‌اند، چند معناست و مؤلفه معنایی مشترکی در صفت و افعال مشتق شده از آن، وجود دارد؛ به بیان دیگر، گرفتن چیزی، تصرف مکانی/چیزی، فهمیدن و نیز حس کردن همگی مؤلفه معنایی مشترکی دارند و آن [+دریافت کردن]/ [+نزد خود داشتن] چیزی به صورت عینی و فیزیکی یا حس و حالتی است که کنشگر انجام می‌دهد و تجربه‌گر^۲ تجربه می‌کند.

این نکته درباره معانی این واژه در فارسی میانه نیز صدق می‌کند. در فارسی میانه *grift, griftan* و *gīr-*، بازمانده ریشه *grab-* (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۷۱)، به معنی «گرفتن»، «حس کردن»، «فهمیدن» و «درک کردن» به کار رفته است. پاره‌های زیر نمونه‌هایی از این کاربردند:

1. agent
2. experiencer

هادخت نسک^۱ دو، بند هشتم:

awē wād pad bēnīg grift
حس بینی با باد آن
کردن

sahēd mard... ruwān
روان مرد به نظر رسد

روان مرد ... را به نظر رسد که آن باد را با بینی حس می‌کند (میرفخرایی، ۱۳۸۶: ۹۸، ۱۱۴، ۱۳۲).

هادخت نسک دو، بند ۸:

kē=m hagriz wād hubōytar grift.
حس کرده‌ام خوشبوتر باد تاکنون من - که

خوشبوترین بادی که تاکنون حس کرده‌ام (میرفخرایی، ۱۳۸۶: ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۳۶).

بندهش^۲، فصل ۲۵:

abr... abzār=ī mēnōg kē pad
با که مینوی _____ ابر
ابزار

čašm=ī gētīg dīdan griftan nē šāyēd.
می‌توان نَ درک کردن دیدن گیتی - چشم

ابر ... ابزار مینوی است که با چشم گیتی نمی‌توان آن را دید و درک کرد.
(Anklesaria, 1908: 133؛ بهار، ۱۳۸۰: ۹۴).

کارنامه اردشیر بابکان^۳، فصل یک، بند ۳۷:

ardaxšēr xēšm grift.

۱. /hâdoxt nask/ نام یکی از متون زبان اوستایی؛ قسمتی از این متن که مشتمل بر این پاره‌هاست، درباره سرنوشت روان پس از مرگ است. این متن از زبان اوستایی به فارسی میانه هم ترجمه شده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۶۲-۶۳).

۲. /bondaheš/ یکی از متون فارسی میانه درباره بنیاد آفرینش (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۴۱-۱۴۵).

۳. نام یکی از متون فارسی میانه درباره سرگذشت افسانه‌ای اردشیر پسر بابک، نخستین پادشاه ساسانی (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۶۰-۲۶۴).

گرفت خشم اردشیر

اردشیر خشمگین شد (فروه‌وشی، ۱۳۷۸: ۱۶، ۱۷).

کاربرد «گرفتن» در فارسی میانه به عنوان همکرد با سازه‌های غیرفعلی گوناگون در متون تاریخی دیده نشده است. حال، نمونه‌هایی از کاربرد «گرفتن» در فارسی دری و نیز فارسی معاصر ذکر می‌شود و ابعاد معنایی آن ر در جدول زیر از نظر گذرانده می‌شود تا مشاهده شود که آیا مؤلفه‌های معنایی مشترکی که ذکر شدند، در فارسی دری و فارسی امروز نیز باقی مانده‌اند یا خیر. تمامی داده‌های فارسی دری از لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل «گرفتن»، و تمامی داده‌های فارسی امروز از فرهنگ سخن ذیل مدخل «گرفتن» نقل شده‌اند.

جدول ۱. معانی «گرفتن» در فارسی دری

ردیف	شاهد	توضیح
۱	حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت آری به اتفاق جهان میتوان گرفت (حافظ)	گرفتن = به دست آوردن / تصرف کردن
۲	گرفتند عالم به مردی و زور ولیکن نبردند با خود به گور (گلستان سعدی)	گرفتن = به دست آوردن / تصرف کردن
۳	خود کجا کو آسمان کو ریسمان می‌نگیرد مغز ما این داستان (مولوی)	گرفتن = فهمیدن
۴	دشمن هر چند حقیر باشد، خرد مگیر (خواجه عبدالله انصاری)	گرفتن = پنداشتن / در نظر گرفتن / فرض کردن
۵	بشنو از شعر امیرالشعرا یک دو بیت و سخنش پست مگیر (ابن یمن)	گرفتن = پنداشتن / در نظر گرفتن / فرض کردن
۶	بیا ای ساقی گلرخ بیاور باده رنگین که فکری در درون ما از این بهتر نمی‌گیرد (حافظ)	گرفتن = خطور کردن
۷	که اگر در صحبت بدان تربیت یافتی، طبیعت ایشان گرفتی (گلستان سعدی)	گرفتن = کسب کردن / به دست آوردن
۸	همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ بر چاکری خشم گرفتی (تاریخ بیهقی)	گرفتن = حس کردن

نمونه‌های فوق نشان می‌دهند که «گرفتن» در فارسی دری با مؤلفه‌های معنایی [+دریافت کردن] و [+در اختیار خود درآوردن]/[+نزد خود داشتن] کاربرد داشته است.

جدول ۲. معانی «گرفتن» در فارسی امروز

کتاب رو گرفتم.	گرفتن = دریافت کردن	۹
بیماری توأم را گرفت.	گرفتن = به دست آوردن، سلب کردن	۱۰
مطلب را گرفتم.	گرفتن = فهمیدن	۱۱
حصبه گرفت.	گرفتن = مبتلا شدن	۱۲
داستان جذابی است، از همان اول خواننده را می‌گیرد.	گرفتن = مجذوب کردن	۱۳
همه حیاط را آب گرفته است.	گرفتن = پر کردن، اشغال کردن	۱۴
برای آمدن به جلسه تاکسی می‌گیرم.	گرفتن = کرایه کردن	۱۵
بگذار ناخن‌هایت را بگیرم.	گرفتن = کوتاه کردن	۱۶
اخیرا دعوایشان بالا گرفته است.	گرفتن = افزایش یافتن	۱۷
سعی کن کمتر از دیگران عیب بگیری.	گرفتن = پیدا کردن، یافتن	۱۸
اخیرا می‌بینم که دوست ندارد از من فاصله بگیرد.	گرفتن = ایجاد کردن	۱۹
برای من هم جا بگیر تا بیایم.	گرفتن = اختیار کردن	۲۰

نمونه‌های ۹ تا ۲۰ در جدول فوق از جمله مواردی هستند که نشان می‌دهند در فارسی امروز، «گرفت/گیر» با مؤلفه معنایی [+مالکیت] یا [+نزد خود داشتن] به کار می‌رود. بنا بر آنچه گفته شد، «نگه داشتن»، «دریافت کردن»، «تصاحب/تصرف کردن»، «مجذوب کردن»، «به دست آوردن»، «پر کردن»، «کرایه کردن»، «مبتلا شدن»، «کوتاه کردن»، «افزایش یافتن»، «پیدا کردن»، «ایجاد کردن» و «در اختیار درآوردن» از جمله معانی «گرفتن» در همنشینی با سایر واحدهای موجود روی محور همنشینی هستند و همگی، این مؤلفه‌های معنایی مشترک؛ یعنی [دریافت کردن] و [نزد خود داشتن] را دارند.

در برخی ترکیبات فعلی نیز که «گرفت/گیر» به عنوان سازه فعلی در ساختمان فعل به کار رفته است، این مؤلفه معنایی دیده می‌شود. فعل‌های مرکب ذیل، نمونه‌هایی از کاربرد «گرفت/گیر» در ساخت‌های افعال مرکب با همین مؤلفه معنایی است:

انس گرفتن، به خود گرفتن، سراغ گرفتن، به گردن گرفتن، به عهده گرفتن، بنیه گرفتن، بو گرفتن، به دل گرفتن، به هیچ گرفتن، جان گرفتن.

همانند ریشهٔ *grab-* در زبان اوستایی و فارسی باستان و افعال *gīr-/grift* در فارسی میانه، در فارسی دری و فارسی امروز «گرفت/گیر» معانی گوناگونی دارد که همگی مؤلفهٔ معنایی [چیزی را نزد خود داشتن] یا [مالکیت] را در بردارند. این مؤلفهٔ معنایی می‌تواند از درجات گوناگونی از انتزاع و یا عینی بودن برخوردار باشد. به عنوان مثال، در فعل مرکب «بو گرفتن» "بویی خاص" به منزلهٔ شیئی تلقی شده است که تجربهٔ گر فعل آن را دریافت، و نزد خود نگه می‌دارد. به عنوان نمونه‌ای دیگر، هنگامی که «گرفتن» در معنی «حس کردن» به کار می‌رود، نشان‌دهندهٔ آن است که فرد احساسی خاص، خواه خوشایند و خواه ناخوشایند را نزد خود دارد یا حالتی انتزاعی بر او عارض شده است؛ مانند «خشم گرفتن». «گرفتن» هنگامی که در معنی «فهمیدن» به کار می‌رود، باز هم مؤلفهٔ معنایی [چیزی را نزد خود داشتن] یا [مالکیت] را در خود دارد؛ زیرا در جمله‌ای مانند «مطلب را گرفتم» قصد گوینده، فهم یا دریافت انتزاعی موضوع پیامی است که منتقل می‌شود. هنگامی که «گرفتن» در معنی «به دست آوردن» به کار می‌رود، می‌تواند نشان‌دهندهٔ ویژگی و یا پدیده‌ای فیزیکی باشد که فرد یا چیزی آن را نزد خود دارد؛ در مواردی نیز این ویژگی و یا پدیده، انتزاعی است و فاقد مصداق در جهان خارج است؛ مانند «قول گرفتن». بر اساس آنچه در مورد مؤلفه‌های معنایی مشترک و سر و کار داشتن با ریشهٔ فعلی گفته شد، و نیز با توجه به داده‌های تاریخی و ویژگی زبان در دورهٔ باستان، *gīr-* / *grift* در فارسی میانه و «گرفت/گیر» در فارسی دری و فارسی امروز، همگی از ریشهٔ *grab-* در زبان اوستایی و فارسی باستان باقی مانده‌اند و مؤلفهٔ معنایی [مالکیت] از آغاز جزء ذات این ریشه بوده و در طی تاریخ زبان فارسی در افعال و مشتقات آن باقی مانده است. بنابراین شواهد تاریخی ارائه‌شده نشان می‌دهند که «گرفت/گیر» در فارسی امروز فعلی چندمعناست و بحث دربارهٔ هم‌نامی متغی است.

۴.۲. بازنمود طرح‌واره‌های تصویری در ساخت‌های دربردارندهٔ «گرفتن»

نکته‌ای که ذکر آن در ابتدای این بحث ضروری به نظر می‌رسد، آن است که مفاهیمی مانند طرح‌وارهٔ تصویری که در معنی‌شناسی شناختی مطرح می‌شوند، در واحدهای زبانی بسیط

بازنموده نمی‌شوند و امکان مطرح کردن آن‌ها در مورد این گونه واحدهای زبانی؛ مانند افعال بسیط وجود ندارد. دلیل این امر آن است که واحدهای زبانی به طور عام، و واحدهای زبانی بسیط به طور خاص، به علت نمادین^۱ بودن، بر معنی / معانی خود دلالت تصویرگونه ندارند؛ بلکه نوع دلالت آن‌ها قراردادی است. این در حالی است که بازنموده شدن طرح‌واره‌های تصویری، مستلزم دلالت (دست کم تا اندازه‌ای) تصویرگونه صورت زبانی بر معنی آن است؛ یعنی بازنمود طرح‌واره‌های تصویری، انگیزتگی نشانه زبانی را می‌طلبد. بنابراین، بازنمود طرح‌واره‌های تصویری در واحدهای زبانی ترکیبی که از ترکیب‌پذیری معنایی^۲ برخوردار باشند، امکان‌پذیر می‌گردد. واحدهای زبانی مرکبی که از آن‌ها سخن گفته می‌شود، دربردارنده واحدی مانند جمله نیز هست و اساساً ملاحظات ما نشان می‌دهند به دلیل ماهیت ترکیبی جملات، تشخیص طرح‌واره‌های تصویری شکل‌گرفته در آن‌ها میسر می‌شود.

۴.۲.۱. طرح‌واره تصویری مالکیت

چنان‌که پیشتر نیز اشاره شد، جمله، واحد زبانی مرکبی است که امکان بازنموده شدن طرح‌واره‌های تصویری در آن وجود دارد. به عنوان مثال، در جمله "مطلب را گرفتیم" که «گرفتن» در معنی فهمیدن به کار رفته است، شاهد شکل‌گیری طرح‌واره تصویری مالکیت هستیم و بازنمود این طرح‌واره به دلیل هم‌نشینی «گرفتن» با سایر واحدهای زبانی از جمله واژه «مطلب» بوده است. در صورتی که «گرفتن» را بیرون از بافت زبانی به کار ببریم، شاهد شکل‌گیری طرح‌واره تصویری نخواهیم بود. مثال‌هایی که از فارسی باستان، اوستایی و فارسی میانه ارائه شدند، شکل‌گیری طرح‌واره تصویری مالکیت را در سطح جمله نشان دادند. شکل‌گیری این طرح‌واره تصویری خاص به دلیل وجود مؤلفه معنایی [+در اختیار داشتن] / [+نزد خود داشتن] است. از جمله واحدهای زبانی ترکیبی دیگر، می‌توان به افعال مرکب اشاره کرد. هنگامی که فعل مرکبی مانند "آرام گرفتن" و یا "جان گرفتن" را مد نظر قرار دهیم، ملاحظه خواهیم کرد "آرام" به مثابه شیئی در نظر گرفته شده است که فرد آن را به دست آورده و نزد خود نگه می‌دارد. بنابراین، می‌توان طرحی را در ذهن متصور شد که بر اساس تجارب جسمانی انسان شکل گرفته است و مفهومی انتزاعی بر آن طرح تصور شده، انطباق داده و بیان

1. symbolic

2. semantic compositionality

شده است. با توجه به آن که به دست آوردن و نزد خود نگاه داشتن، مالکیت را در پی دارد، در مورد این افعال مرکب می توان به بازنمود طرح واره تصویری مالکیت قائل شد. در مورد بسیاری دیگر از افعال مرکب زبان فارسی نیز این توضیح صدق می کند؛ مانند "آرامش یافتن" و "آرایش دادن". در "آرایش دادن"، "آرایش"، شیئی در نظر گرفته می شود که از سوی کنشگر، طی عمل دادن به کنش پذیر اعطا می گردد و کنش پذیر مالک آن در نظر گرفته می شود.

در فعل مرکبی مانند «بالا گرفتن» به معنی «افزایش یافتن»، از آنجا که در اختیار گرفتن مکانی در نقطه‌ای بالاتر از نقطه حضور فعلی، برجسته می شود، می توان همچنان به شکل گیری و بازنمود طرح واره تصویری مالکیت قائل بود. در مورد افعال مرکبی مانند «خو گرفتن»، «عزا گرفتن» و «جا گرفتن» نیز وضعیت بر همین منوال است.

۴.۲.۲. طرح واره تصویری حرکتی و طرح واره‌های زیرمجموعه آن

افزون بر طرح واره تصویری مالکیت، می توان به بازنمود طرح واره‌های تصویری دیگری مانند طرح واره تصویری حرکتی، و در نتیجه، طرح واره تصویری گذر، مبدأ و مقصد نیز قائل شد؛ زیرا طی تحقق یافتن عمل دادن، حرکت در مسیری خاص صورت می گیرد و در نقطه‌ای که به کنش پذیر می رسد و می توان آن را مقصد این حرکت در نظر گرفت، پایان می یابد. بدین ترتیب، مفاهیم مسیر، گذر، مبدأ و مقصد مفاهیمی اولیه و ضروری هستند که برای شکل گرفتن طرح واره تصویری مالکیت و حرکت گرد هم می آیند. در "انس گرفتن"، "به خود گرفتن"، "به گردن گرفتن"، "به عهده گرفتن"، "بنیه گرفتن"، "بو گرفتن"، "به دل گرفتن"، "جان گرفتن"، "ستیز گرفتن" و "نام گرفتن" مفاهیم «پذیرا شدن»، «در اختیار گرفتن» و «نزد خود داشتن» «چیزی» با درجات گوناگونی از عینی و انتزاعی بودن روبه‌رو هستیم. بنابراین، بازنمود طرح واره تصویری مالکیت در این واژه‌ها علاوه بر طرح واره‌های حرکتی، گذر، مسیر، مبدأ و مقصد نیز مشهود است.

نوع دیگری از طرح واره‌های تصویری که کاربرد «گرفتن» در واحدهای زبانی مرکب سبب شکل گیری آن می شود، طرح واره تصویری مبدأ است. در عبارت‌هایی مانند «بگیر بخواب» و «گرفت نشست»، «گرفتن» نمود آغازی فعل را نشان می دهد و بنابراین، می توان مسیری را برای تحقق معنایی فعل تصور کرد که کاربرد «گرفتن» ابتدای آن مسیر را نشان می دهد. در این

مثال‌ها مشاهده می‌کنیم که برای نمود آغازین فعل می‌توان کارکرد طرح‌واره‌ای قائل شد. فرآیند دستوری‌شدگی «گرفتن» و کاربرد آن برای بیان نمود آغازی، مبتنی بر همین طرح‌واره است. در این فرآیند، محتوای واژگانی فعل برخی مؤلفه‌های خود را از دست داده است و ابزاری برای بیان نمود آغازی و نقطه شروع رخداد گشته است.

۴.۲.۳. تصویرگونگی مقوله‌ای و طرح‌واره‌ی تصویری مقوله‌ای

نکته حائز اهمیت دیگر آن است که توانایی مقوله‌بندی در انسان، یک توانایی عام شناختی است که به هنگام زبان‌آموزی و کاربرد زبان نیز دیده می‌شود. به هنگام زبان‌آموزی، کاربران زبان طی مقوله‌بندی ناآگاهانه، اسم‌ها و فعل‌ها را در مقولات واژگانی جداگانه‌ای قرار می‌دهند و به نظر می‌رسد ابتدا اسم‌ها فراگرفته می‌شوند و سپس افعال؛ زیرا اسم‌ها بر پدیده‌های ایستا دلالت می‌کنند اما افعال غالباً بر پدیده‌های پویا دلالت می‌کنند و کاربران زبان ابتدا با بودن‌ها یا همان تجارب ایستا آشنا می‌شوند و پس از آن به سراغ شدن‌ها یا همان تجارب پویا می‌روند. شکل‌گیری طرح‌واره‌ی تصویری مقوله‌ای را در قالب تصویرگونگی مقوله‌ای می‌توان در ساخت‌های زبانی مرکب دید. چنان‌که در ساختمان افعال مرکب دیده می‌شود، نخست سازه غیرفعلی و سپس سازه فعلی در کنار هم قرار می‌گیرند تا فعل مرکب پدید آید و همین امر نشان‌دهنده آن است که توانایی شناختی مقوله‌بندی در انسان که در مراحل زبان‌آموزی او و شکل دادن به ساخت‌های زبانی غیربسیط نیز دخالت می‌کند (← ۴-۲)، در شکل گرفتن این ساخت‌های زبانی نیز بازتابانده می‌شود و از این رو، می‌توان تصویرگونگی مقوله‌ای را در این ساخت‌های زبانی در نظر گرفت و به شکل‌گیری طرح‌واره‌ی تصویری مقوله‌ای رسید.

۴.۲.۴. طرح‌واره‌ی تصویری نیرو

چنان‌که پیشتر نیز ذکر شد، طرح‌واره‌ی مالکیت تنها طرح‌واره‌ی تصویری‌ای نیست که بازنمود آن در افعال مرکبی که با «گرفتن» ساخته می‌شوند، به چشم می‌خورد. در عبارت‌های «در کسی گرفتن» (به عنوان مثال، در جمله‌ی «خواجه در وی گرفت»)، «جلوی کسی را گرفتن» و همچنین در افعال مرکب «گیر دادن» و «گیر کردن» با بازنمود طرح‌واره‌ی نیرو روبه‌رو هستیم؛ زیرا به هنگام توصیف معنایی آن‌ها می‌توان ایجاد مانع را در مسیر گذر فرضی کنش‌پذیر به منظور متوقف کردن او، تصور کرد. بازنمود طرح‌واره‌ی تصویری نیرو را در جمله‌ی «بغض گلویش را گرفته بود»

نیز می‌توان درک کرد. ملاحظه می‌کنیم که مفاهیم مسیر، گذر، مبدأ و مقصد مفاهیم همچنان مفاهیم اولیه و ضروری‌ای هستند که برای شکل گرفتن طرح‌واره‌ی تصویری نیرو نیز گرد هم می‌آیند. در فعل مرکب «ناخن گرفتن»، به این دلیل که «گرفتن» در همنشینی با سازه‌ی غیرفعلی به معنی «کوتاه کردن» به کار رفته است، می‌توان به شکل‌گیری و بازنمود طرح‌واره‌ی تصویری نیرو قائل بود؛ زیرا در مسیر فرضی رشد ناخن مانع ایجاد شده است. در فعل مرکب «فاصله گرفتن» نیز از آنجا که با «ایجاد کردن» مانعی با درجاتی از عینی و انتزاعی بودن که از پیش وجود نداشته است، سر و کار داریم، باز هم با طرح‌واره‌ی تصویری نیرو مواجهیم.

بنا بر آنچه گفته شد، طرح‌واره‌های مالکیت، نیرو، طرح‌واره‌ی تصویری حرکتی، و در نتیجه، طرح‌واره‌ی تصویری گذر، مبدأ و مقصد طرح‌واره‌های تصویری‌ای هستند که در سازه‌های دربردارنده «گرفتن» بازنموده می‌شوند. طرح‌واره‌ی تصویری مالکیت را می‌توان زیرمجموعه‌ی طرح‌واره‌های تصویری وضعیت/حالت در نظر گرفت. شکل‌گیری این طرح‌واره‌ها محصول مشاهده‌ی وضعیت‌های گوناگون در جهانی است که ما را دربرگرفته است. عنوان کلی دیگری که می‌توان به مثابه عنوان شاملی در نظر گرفت که طرح‌واره‌ی تصویری نیرو را دربرداشته باشد، طرح‌واره‌ی تصویری پویایی^۱ است؛ زیرا اعمال نیرو در راستایی معین، همواره مستلزم شکلی از حرکت در مسیری معین است. طرح‌واره‌ی تصویری مبدأ نیز زیرشمول طرح‌واره‌ی تصویری پویایی است؛ زیرا میان مفهوم مبدأ و مفاهیم مسیر، حرکت و مقصد رابطه‌ی استلزام معنایی برقرار است. هم‌شمول بودن طرح‌واره‌های تصویری نیرو و مبدأ معلول اشتراک آن‌ها در مفاهیم اولیه و ضروری‌ای است که برای بازنموده شدن، دربردارند؛ مانند حرکت و زیرمجموعه‌های آن؛ یعنی مسیر و گذر که پیش‌تر نیز ذکر شدند. به دلیل برقراری روابط معنایی شمول و استلزام میان طرح‌واره‌های تصویری یادشده، با ذکر یکی از این طرح‌واره‌ها به طرح‌واره‌ی دیگر نیز می‌رسیم و به این ترتیب، می‌بینیم که با طرح‌واره‌گردانی سر و کار داریم.

در مورد نوع طرح‌واره‌ی تصویری در ساخت‌های غیربسیط؛ از جمله افعال مرکب باید چنین نتیجه گرفت که سازه‌ی تعیین‌کننده‌ی نوع طرح‌واره‌ی تصویری در این افعال سازه‌ی فعلی است؛ آن هم به این دلیل که مؤلفه‌ی معنایی اصلی فعل عامل شکل‌گیری طرح‌واره‌ی تصویری است و از همین رو، افعال مرکبی که سازه‌ی فعلی در آن‌ها «گرفتن» باشد، طرح‌واره‌های تصویری مالکیت، نیرو و

1. dynamic image schema

مبدأ را باز می‌نمایند. این مساله در مورد طرح‌واره‌های شکل گرفته در جملاتی که «گرفتن» در آن‌ها به کار رفته است نیز صدق می‌کند؛ زیرا همان گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، جمله یکی از واحدهای زبانی ترکیبی محسوب می‌شود. حال این پرسش مطرح می‌شود که کدام مؤلفه معنایی شکل‌گیری این طرح‌واره‌های تصویری را رقم زده است؟ اگر به دنبال یک مؤلفه معنایی مشترک باشیم که شکل‌دهنده طرح‌واره‌های تصویری مذکور باشد، می‌توانیم مؤلفه [حرکت] را ذکر کنیم که برای تحقق معنایی هر سه مؤلفه [در اختیار گرفتن]، [نیرو وارد کردن] و [آغاز کردن] نقش ایفا می‌کند. این مؤلفه معنایی، طرح‌واره‌های تصویری یادشده را به لحاظ معنایی هم‌شمول می‌کند و افزون بر این، میان آن‌ها استلزام معنایی نیز برقرار می‌کند. هم‌شمول بودن طرح‌واره‌های تصویری‌ای که «گرفتن» سبب شکل گرفتن‌شان می‌شود، به نوبه خود، بر چندمعنی بودن این واژه دلالت می‌کند.

۵. نتیجه

پژوهش حاضر کوششی بوده است برای بررسی ابعاد معنایی «گرفتن» از منظر در زمانی و توجه به کاربرد آن‌ها در ادوار پیشین زبان فارسی و نیز مقایسه این کارکردها با کارکردهای معنایی امروزی این واژه تا ببینیم ۱- آیا مستندات موجود، چندمعنی بودن «گرفتن» را تأیید می‌کنند؟ ۲- کدام مؤلفه معنایی میان معانی گوناگون این واژه مشترک است؟ ۳- این واژه در ساخت‌های ترکیبی گوناگون کدام طرح‌واره‌های تصویری را شکل می‌دهد؟ ۴- چه رابطه‌ای میان طرح‌واره‌های تصویری شکل گرفته از یک سو و طرح‌واره‌های تصویری بازنمودیافته و مؤلفه‌های معنایی مذکور برای معانی این واژه از سوی دیگر، وجود دارد؟.

مستندات تاریخی و تأملات معنی‌شناختی نشان دادند که معانی «گرفتن»، مؤلفه/مؤلفه‌های معنایی مشترکی دارد که همانا حرکت در مسیری معین و رسیدن به مقصدی مشخص است. این مؤلفه معنایی مشترک باد

درجات گوناگونی از انتزاع، در معانی گوناگون این واژه به چشم می‌خورد. این مؤلفه/مؤلفه‌های مشترک، امروزه معانی متعدد «گرفت/گیر» را با یکدیگر مرتبط می‌کند و با گذر از فارسی باستان به اوستایی، فارسی میانه، و فارسی دری، تا فارسی نوین با این واژه همراه بوده‌اند. از نظر در زمانی این واژه بازمانده ریشه *grab-* در زبان اوستایی و فارسی باستان

است که مؤلفه‌های معنایی [در اختیار گرفتن]/[نزد خود داشتن] و [نیرو وارد کردن] را داشته و در گذر از مرحله باستان به میانه و سپس نو، این مؤلفه‌ها در افعال و واژه‌های بازمانده از آن ریشه، باقی مانده و گاه مؤلفه‌های دیگری بدان افزوده شده‌اند و موجب شده است این افعال معنایی متعدد، اما مرتبط با هم بیابند. دلیل اضافه شدن مؤلفه‌های یادشده را می‌توان با مسائل کاربردشناختی زبان نیز مرتبط دانست؛ یعنی مواردی که اهل زبان کاربردهای معنایی تازه‌ای را برای «گرفتن» قائل شده‌اند که با معنی از پیش موجود آن به لحاظ شناختی ارتباط داشته است. به عنوان مثال، فهم کردن مطلبی به منزله در اختیار گرفتن و نزد خود داشتن مفهومی خاص، در پی درک آن است. بنابراین، ملاحظه می‌کنیم که اهل زبان با دانستن معنی قراردادی این واژه این امکان را داشته‌اند که معنایی دیگری برای آن در نظر بگیرند که نسبت به معنی اصلی آن حالتی تصویرگونه را نشان دهد و به همین دلیل، ارتباط این گونه معنایی مختلف «گرفتن» تصادفی نمی‌نماید و پیدایش آن‌ها دارای انگیزه‌ای تصویرگونه است. بنا بر آنچه گفته شد، فعل «گرفت/گیر» را باید بر اساس شواهد تاریخی فعلی چندمعنی در نظر گرفت و قائل شدن به هم‌نامی منتفی است. چندمعنی بودن این فعل با ملاحظه هم‌شمول بودن طرح‌واره‌های تصویری‌ای که این فعل سبب شکل گرفتن‌شان می‌شود نیز تأیید می‌گردد؛ زیرا هم‌شمول بودن طرح‌واره‌های تصویری، مستلزم وجود دست‌کم یک مؤلفه معنایی یا یک مفهوم مشترک است که مفهوم نخستین^۱ مورد نیاز برای شکل‌گیری طرح‌واره تصویری محسوب شود. مؤلفه معنایی [حرکت] مفهوم نخستین مورد نیاز برای شکل گرفتن طرح‌واره‌های تصویری مالکیت، نیرو و مبدأ در نظر گرفته شد؛ زیرا میان طرح‌واره‌های شکل گرفته با به‌کاررفتن «گرفتن»، هم‌شمول معنایی و استلزام معنایی ایجاد می‌کند.

بررسی‌ها نشان دادند که باز نمود طرح‌واره‌های تصویری در واحدهای زبانی مرکب ترکیب‌پذیر به لحاظ معنایی، مانند جمله‌ها و افعال مرکبی که «گرفتن» در ساختمان آن‌ها به کار رفته باشد، امکان بررسی می‌یابد؛ نه در واحدهای زبانی بسیط. دلیل این امر آن است که واحدهای زبانی بسیط به علت ماهیت قراردادی‌شان فاقد دلالت تصویرگونه هستند و در نتیجه، انگیزتگی نشانه‌ای آن‌ها صفر، یا دست‌کم نزدیک به صفر است. اما واحدهای زبانی مرکبی که از ترکیب‌پذیری معنایی برخوردار باشند، از انگیزتگی بیشتری برخوردارند و در مورد آن‌ها

1. primary concept

می‌توان میان صورت نشانه زبانی و معنی، رابطه‌ای تصویرگونه را در حد و اندازه‌های گوناگون جستجو کرد. بنا بر همین توضیح اخیر، باید به این نتیجه رسید که تصویرگونگی واحدهای زبانی مفهومی مدرج است و نه مطلق. در مورد ارتباط میان طرح‌واره‌های تصویری و تصویرگونگی باید به این نکته توجه داشت که شکل‌گیری این طرح‌واره‌ها به نوبه خود، نشان‌دهنده تصویرگونگی در ساخت‌های زبانی مرتبط با آن‌هاست؛ به این ترتیب که نوع طرحی که به صورت انتزاعی در ذهن تصور می‌شود، بر اساس تصویری به دست می‌آید که خود آن تصویر تحت تأثیر مؤلفه معنایی اصلی واژه شکل گرفته است. بنابراین، می‌توان به این نتیجه نیز رسید که نوع طرح‌واره تصویری‌ای که شکل می‌گیرد متأثر از مؤلفه معنایی اصلی فعلی است که در ساختمان فعل مرکب به کار رفته است. طرح‌واره‌های تصویری که ساخت‌های مرکب فعلی با سازه گرفت/گیر- بازنموده می‌شوند، طرح‌واره‌های تصویری مالکیت، نیرو و مبدأ بوده‌اند که بازتاباننده مؤلفه‌های معنایی [در اختیار گرفتن]/ [نزد خود داشتن]، [نیرو وارد کردن] و [آغاز کردن] است.

بررسی داده‌ها در این پژوهش نشان داد تحلیل مؤلفه‌ای معنی «گرفتن» در تعامل با تحلیل شناختی معانی این واژه، چندمعنی بودن «گرفتن» را ثابت می‌کند.

کتابنامه

۱. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹ [۱۳۷۳])، *تاریخ زبان فارسی*، ویرایش دوم، چاپ دهم، تهران: سمت.
۲. انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱)، *فرهنگ سخن*، چاپ اول، تهران: سخن.
۳. بهار، مهرداد (۱۳۸۰ [۱۳۷۸])، *بندهش*، چاپ دوم، تهران: توس.
۴. بیابانی، احمدرضا و طالبیان، حمید (۱۳۹۱)، "بررسی استعاره جهت‌گیرانه و طرح‌واره‌های تصویری در شعر شاملو"، *پژوهش‌نامه نقد ادبی*، دوره ۱، ش ۱، ۹۹-۱۲۶.
۵. پالمر، فرانک (۱۳۸۵). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، کورش صفوی، چاپ چهارم، تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).
۶. تفضلی، احمد (۱۳۷۷)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
۷. چنگیزی، احسان (۱۳۹۴). «گرفتار، صفت بهمن». *زبان‌شناخت*. دوره ۶. شماره ۱۲. ۹۹-۱۱۵.
۸. داوری، شادی (۱۳۹۳)، "نمود دستوری و تصویرگونگی در زبان فارسی"، *ادب پژوهی*، ش ۱۳۱، ۲۸-۱۵۳.

۹. ذوالفقاری، اختر و عباسی، نسرين (۱۳۹۴)، "استعاره‌های مفهومی و طرح‌واره‌های تصویری در اشعار ابن خفاجه، پژوهش‌های ادبی و بلاغی، سال سوم، ش ۳، ۱۰۵-۱۲۰.
۱۰. راسخ مهند، محمد (۱۳۸۶). "اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی"، بخارا، ش ۶۳، ۱۹۱-۱۷۲.
۱۱. _____ (۱۳۸۹). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*، تهران: سمت.
۱۲. راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۵ [۱۳۶۶])، *وزیدگیهای زادسپرم*، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲)، *ارداویراف‌نامه (ارداویرازنامه)*، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، چاپ دوم: تهران: انتشارات معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
۱۴. شرف‌زاده، محمدحسین، آقاگل‌زاده، فردوس، افراشی، آزیتا و رقیب‌دوست، شهلا (۱۳۹۴)، "واژه، طرح‌واره تصویری و تفاوت‌های فردی: پژوهشی بر پایه ارتباط بدنی"، *زبان‌پژوهی*، سال هفتم، ش ۱۷، ۲۹-۵۴.
۱۵. صدری افشار، غلامحسین، خکمی، نسترن و حکمی، نسرين (۱۳۸۸). *فرهنگ فارسی دوجلدی*، فرهنگ معاصر: تهران.
۱۶. صفرزاده، بهروز (۱۳۹۵). *فرهنگ فارسی گفتاری*، کتاب بهار: تهران.
۱۷. صفوی، کورش (۱۳۸۰)، "نگاهی تازه به مسأله چندمعنایی واژگانی"، *نامه فرهنگستان*، دوره ۵، ش ۲ (پیاپی ۱۸)، ۵۰-۶۷.
۱۸. _____ (۱۳۸۲)، "بحثی درباره طرح‌واره‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی"، *نامه فرهنگستان*، دوره ۶، ش ۱، ۶۵-۸۵.
۱۹. _____ (۱۳۸۳)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: سوره مهر.
۲۰. _____ (۱۳۸۶)، *آشنایی با معنی‌شناسی*، تهران: پژوهش‌های کیوان.
۲۱. _____ (۱۳۹۱)، *نوشته‌های پراکنده (دفتر اول: معنی‌شناسی)*، تهران: علمی.
۲۲. عبدالکریمی، سپیده. (۱۳۹۰)، *بررسی محدودیت‌های واژگی - معنایی حاکم بر اشتقاق فعل مرکب از بسیط متناظر و بسیط از مرکب متناظر در فارسی معاصر معیار: رویکردی شناختی*، رساله دکتری: دانشگاه تربیت مدرس.
۲۳. _____ (۱۳۹۴)، «چهارچوب‌های نظری در معنی‌شناسی»، *زبان‌کاوی*، ش ۱، ۷۹-۵۷، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

۲۴. _____ (۱۳۹۴)، «بررسی انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده فارسی و متناظر صوری — معنایی مرکب آن‌ها». جستارهای زبانی. ش ۲۷. ۲۰۱-۲۷۹. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۲۵. عسگری، طیبه (۱۳۸۹)، بررسی انگاره‌های تصویری در غزلیات سعدی از منظر شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد در دانشگاه آزاد اسلامی: واحد علوم و تحقیقات.
۲۶. فره‌وشی، بهرام (۱۳۷۸)، کارنامه اردشیر بابکان (با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه)، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۲۷. گلفام، ارسلان و اعلائی، مریم (۱۳۸۷)، «بررسی ساخت‌های طرح‌واره‌ای در غزلیات حافظ به منظور معرفی طرح‌واره‌های جدید؛ رویکردی شناختی»، زبان و زبان‌شناسی، دوره ۴، ش ۷، ۱۰۷-۱۲۴.
۲۸. گلفام، ارسلان و بهرامی خورشید، سحر (۱۳۸۸). «سببی‌سازی و تصویرگونگی: رویکردی شناختی»، زبان‌پژوهی، سال اول، ش ۱، ۱۴۳-۱۶۶.
۲۹. گلفام، ارسلان و قمشه‌ای، محمدرضا (۱۳۹۱)، «تصویرگونگی دوگان ساخت‌ها در زبان فارسی: طبقه‌بندی معنایی»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۳، ش ۱، پیاپی ۹، ۱۵۳-۱۷۲.
۳۰. لاینز، جان (۱۳۹۱)، درآمدی بر معنی‌شناسی زبان، کورش صفوی (مترجم)، تهران: علمی.
۳۱. محمدی آسیابادی، علی، صادقی، اسماعیل و طاهری، معصومه (۱۳۹۱)، «طرح‌واره حجمی و کاربرد آن در بیان تجارب عرفانی»، پژوهش‌های ادب عرفانی، دوره ۴، ش ۲۲، ۲-۴۰.
۳۲. منصور، یدالله (۱۳۸۴)، بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان پهلوی (فارسی میانه زردشتی)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - نشر آثار.
۳۳. میرفخرایی، مهشید (۱۳۸۶ [۱۳۷۱])، هادخت نسک، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

34. Anklesaria, B. T. (1908), *The Bundahishn, Being a Facsimile of the TD Manuscript No. 2*, Bombay: Trustees of the Parsi Punchayet.
35. Bartholomae, C. (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: W. De Gruyter.
36. Evans, Vyvyan & Green, Melanie (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*, 1st. edn, Edinburgh: Edinburgh University Press.
37. Kent. R. (1953), *Old Persian*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
38. MacKenzie, D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.
39. Monier-Williams, M. (1899), *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford.
40. Reichelt, H. (1911), *Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index*, Strassburg: Verlag von Karl j. Trübner.
41. Saeed, John I. (2003), *Semantics*, 2nd. edn. Blackwell, Oxford. UK.

42. Ungerer, F. & Schmid, H. (1997). *Cognitive Linguistics*, 3rd. edn, New York: Longman.